۱۰. توحید صدوق (۱۳۹۶/۱۰/۲۰)

سال تحصیلی (۱۳۹۷-۱۳۹۶) - چهارشنبه، ۲۰ دی ۱۳۹۶

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- ادامه‌ی شرح حدیث بیست و ششم
- انعکاس روایت بیست و ششم توحید صدوق در دو موضع از کتاب بحارالانوار
- تفاوت نسخه‌ی توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام
- تصحیح قیاسی در نسخه‌ی توحید صدوق و اضافه شدن «علمه» به آن
- به‌مریختگی سیاق روایت در تصحیح قیاسی
- معنای عبارت با وجود قید «علمه»؛ نفی علم حصولی از خداوند
- اهتمام مرحوم مجلسی در ذکر اختلاف نسخ در بحارالانوار
- تفسیر عبارت خطبه در بحارالانوار بدون در نظر گرفتن قید «علمه»
- تناقض‌ناگاری بین غیب الغیوب بودن خداوند و علم مخلوقات به او، عامل تصحیح قیاسی و اضافه شدن قید «علمه» به روایت
- دو شاهد از روایات در مورد علم مخلوقات به خداوند و نفی نسخه‌ی تصحیح شده

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال ۱۳۹۶(جلسه نخست)؛

شرح فقره «ولم يغب عن علمه شيء فيعلم بحيثية»

احتمال تصحیح قیاسی و اضافه کردن قید «علمه» در برخی نسخه ها؛
دلیل تصحیح قیاسی:
تناقض انگاری بین مقام غیوبت الهی و علم مخلوقات به او؛
تعیین احتمال درست؛
شواهدی بر علم مخلوقات به خالق در روایات.

ادامه‌ی شرح حدیث بیست و ششم

> «٢٦ ـ حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي‌الله‌عنه ، قال : حدثنا أبو سعيد الحسن بن علي العدوي ، قال: حدثنا الهيثم بن عبد الله الرماني ، قال : حدثنا علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي ، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليهم‌السلام ، قال : خطب أمير المؤمنين عليه‌السلام الناس في مسجد الكوفة، فقال:
>
> الحمد لله الذي لا من شيء كان ، ولا من شيء كون ما قد كان ، مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته وبما وسمها به من العجز على قدرته ، وبما اضطرها إليه من الفناء على دوامه ، لم يخل منه مكان فيدرك بأينية ، ولا له شبه مثال فيوصف بكيفية ولم يغب عن علمه شيء فيعلم بحيثية مبائن لجميع ما أحدث في الصفات»[1].

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ١، ص ٩۶.

انعکاس روایت بیست و ششم توحید صدوق در دو موضع از کتاب بحارالانوار

چند سال قبل جلسه‌ای بود، شاید روزهای یکشنبه بود، برخی عبارتهای کتاب مبارک توحید صدوق خوانده می‌شد. از چند سال پیش، به حدیث بیست و ششم در باب دوم رسیده بودیم. اینطور که فرمودند، ظاهراً در حدیث بیست و ششم به این عبارت رسیدیم: «ولم يغب عن علمه شيء فيعلم بحيثية مبائن لجميع ما أحدث في الصفات».

این روایت شریف در دو کتاب مرحوم صدوق آمده است. در عیون اخبار الرضا علیه السلام هم آمده است. در باب کلمات و احادیث حضرت امام رضا علیه‌السلام در توحید. در آن باب روایت پانزدهم است. در کتاب ما به این صورت است. شاید چاپی که در نرم‌افزار [نور] آمده است، تفاوت داشته باشد. در آنجا می‌شود جلد دوم، صفحه‌ی صد و یازدهم. در توحید صدوق هم که ملاحظه می‌کنید، روایت بیست و ششم باب توحید و نفی تشبیه است.

به بحث سندی این روایت که کاری نداریم.

شاگرد: بحث سندی این روایت انجام شد.

استاد: بسیار خُب. جایی که نکته هست: «قال : خطب أمير المؤمنين عليه‌السلام الناّس في مسجد الكوفة»؛ خطبه‌ای بوده است در مسجد کوفه. با تشکیلاتی که در آنجا بوده و زمینه‌های خاصی که در آن جا بوده است، حضرت علیه السلام این خطبه را در آنجا خواندند. واقعاً هر عبارتی که حضرت فرموده‌اند، خودش یک دستگاهی است. یکی از آنها همینی است که رسیدیم. عبارات قبلی را خواندیم. «ولم يغب عن علمه شيء فيعلم بحيثية مبائن لجميع ما أحدث في الصفات».

من در ابتدا عیون الاخبار را ندیده بودم. ابتدا توحید را دیدم و بعد عبارت بحارالانوار را دیدم؛ چون بحارالانوار هم از اینجا نقل کرده‌اند. بحارالانوار، جلد چهارم، صفحه‌ی دویست و بیست و یک، حدیث دوم. مرحوم مجلسی در بحارالانوار برای ما بیانات خیلی خوبی دارند. برای همین حدیث هم، بیان می‌آورند و توضیح می‌دهند. جمله به جمله‌ی آن را توضیح می‌دهند.

شاگرد: فرمودید در بلد الامین هم این خطبه را نقل کرده‌اند.

استاد: بله؛ در اینجا نوشته‌ام. در بلد الامین به عنوان دعا آمده است. در صفحه‌ی نود و دو. همچنین نوشته‌ام: در بحارالانوار چاپ اسلامیه، جلد نود، صفحه‌ی صد و سی و هشت، این حدیث آمده است.

تفاوت نسخه‌ی توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام

اولی که من این خطبه را در توحید دیدم، عبارت را رفتم و برگشتم: «ولم يغب عن علمه شيء فيعلم بحيثية ...». «یُعلم» بخوانیم یا «یَعلم» بخوانیم؟؛ تعلیقه‌ی مرحوم آسید هاشم را دیدم. ایشان برای نشر این کتاب خیلی زحمت کشیده‌اند. تعلیقات خوبی دارند. تعلیقه‌ی ایشان را دیدم. آسید هاشم تهرانی از علمای بزرگ تهران بودند. کتب متعددی دارند. شرح تجریدی دارند. خیلی کتاب دارند. در باغ بهشت قم در کنار زوجه‌ی خود مدفون هستند. رحمة اللّه علیه. منظور این‌که تعلیقه‌ی ایشان را دیدم؛ همین‌طور این‌که چه وجوهی هست در ذهن من برقرار بود. بعد به بحارالانوار آمدم. ولی بین دو مطالعه، فاصله افتاده بود. وقتی به بحارالانوار آمدم، دیدم مطلب تا آخر صاف جلو رفت. یعنی اصلاً نه وجوهی به ذهن آمد و همین‌طور صاف تا آخر رفت. گفتم چطور شد؟! من که در آن جا می‌خواندم ذهنم این قدر گیر کرد؛ برو و برگرد! اما وقتی بحارالانوار را خواندم، صاف تا آخر رفت. واقعاً گفتم چطور شد؟! برگشتم؛ گفتم در توحید چطور شد؟ نسخه فرق داشت که در بحارالانوار مطلب واضح و کالشمس جلو رفت، اما در اینجا اینطور نیست. دیدم بله، کلمه‌ی «علمه» در اینجا اضافه شده است. همین کلمه‌ی «علمه» در عیون اخبار الرضا علیه السلام نیست. مرحوم مجلسی در بحارالانوار که آورده‌اند، اصلاً اشاره نکرده‌اند که نسخه‌ی «علمه» در اینجا هست. طبق عیون آورده‌اند. البته شاید توحید ایشان کلمه‌ی «علمه» نداشته است. باید بیشتر بررسی کنیم. الآن خیلی حاضر الذهن نیستم که نسخه‌ی توحید مرحوم مجلسی به چه صورت بوده است. اشاره کرده‌اند یا نکرده‌اند. خیلی جالب بود وقتی کلمه‌ی «علمه» را بر می‌داریم، اصلاً عبارت صاف می‌شود. کلمه‌ی «علمه» که می‌آید، آن وقت مشکل می‌شود که چطور بخوانیم.

حال در ابتدا بنده کلمه‌ی «علمه» را می‌آورم و با تعلیقه‌ی مرحوم آسید هشام ببینیم چطور باید معنا شود. «لم یغب عن علمه شیء»: هیچ شیای از علم خداوند متعال غایب نیست. خدای متعال به همه چیز علم دارد. «فیعلم بحیثیة»؛ چون غایب نیست، پس علم خداوند هم به نحو حیثیت نیست.

شاگرد: «بحیثیته» است.

استاد: «بحیثیته» در عیون اخبار الرضا علیه السلام است. در اینجا حق با توحید است. حال این را بعداً بررسی می‌کنیم. البته تا اندازه‌ای که به ذهن ما می‌آید. گمان من این است که عبارت صاف است.

قبلش این است: «لم يخل منه مكان فيدرك بأينية، ولا له شبه مثال فيوصف بكيفية»؛ در نسخه‌ی عیون دارد: «شبح مثال». در اینجا به «ه» است و در آن نسخه با «ح» است. خُب، نزدیک هم است. «شبه مثال» و «شبح مثال». نسخه‌ها به این صورت مختلف‌اند. «فیوصف بکیفیة»، در آن جا «کیفیته» دارد. «ولم يغب عن علمه شيء فيُعلم بحيثية»، در بحارالانوار که به این صورت

بود، تا خواندم دیدم صاف است. اصلاً هیچ مشکلی ندارد. حالا نمیدانم چطور شده است.

تصحیح قیاسی در نسخه‌ی توحید صدوق و اضافه شدن «علمه» به آن

در ضوابط حدیث می‌گوییم اگر نسخه‌ای اضافی دارد، اصل با آن است. در نسخه‌ی دیگر می‌تواند افتادگی باشد. اما اینجا از جاهایی است که اصل با این است که «علمه» را اضافه کنیم؟ خیر؛ به گمانم اینجا از آن موارد نیست. چرا؟؛ به‌خاطر این‌که در اینجا شبه‌ی قوی قیاسی موجود بوده است. مستنسخ که می‌خوانده است، به گمانش آمده است که متن افتادگی دارد. چون روی دید او معنا نداشته بگوییم: «لم یغب عن شیء فیعلم به»؛ از هیچ چیزی غایب نیست. خدایی که غایب مطلق است، غیب الغیوب است، حدیث می‌گوید از هیچ چیزی غایب نیست. اگر از هیچ‌چیزی غایب نبود که این دم و دستگاه که مطرح نبود. این همه‌ی معارف و کفر و ایمان و انکار هست! لذا گفته است: پس «لم یغب عن علمه شیء». اینجا یعنی از علم خدا چیزی غایب نیست. اگر بگوییم «لم یغب عن علم الخلق شیء»، آن هم درست نیست. چون علم ما که کم است. گمان من این است که در اینجا تصحیح قیاسی شده است؛ قیاسی محتوایی. کسی گفته نمی‌شود گفت خدا از هیچ چیزی غایب نیست. در مورد خدای متعالی که از همه چیز غایب است، بگوییم «لم یغب عن شیء».

به‌مریختگی سیاق روایت در تصحیح قیاسی

خُب، اگر مقصود این بوده است، اصلاً ربخت عبارت به هم خورده بود. بینی و بین اللّه من نمیدانستم «علمه» در آن نسخه نیست. مدام رفتم و برگشتم. چون قبلش صحبت از درک ام نسبت به خداوند بود. اما حضرت علیه السلام یک دفعه سراغ علم خداوند میروند و میفرمایند: «لم یغب عن علمه شیء». درحالیکه صحبت از خداوند متعال نبود. صحبت از علم خداوند نبود. صحبت از ام و درک ام بود. صحبت از رابطهای بود که ام با او داریم. قبلش را ببینید: «لم يخل منه مكان فيدرك بأينية»؛ «یدرک» یعنی خودش خودش را درک کند؟! ای ام او را درک کنیم؟! «ولا له شبه مثال فيوصف بكيفية»؛ «یوصف» یعنی خدا خودش را وصف کند ای ام او را وصف کنیم؟! اینها نمیشود. بعد میفرمایند: «لم یغب عن شیء یعلم بحیثیة». این بیان در جاهای دیگر هست. شاهد دارد. ما نمیتوانیم خودمان تصحیح کنیم و بگوییم کلمه‌ی «علمه» از نسخه افتاده است. چرا؟؛ چون لازمه اش این است که بگوییم خداوند از هیچ چیزی غایب نیست. حالا باز هم شما فکر کنید.

نسخه‌ی عیون و بحارالانوار «علمه» را ندارد، ولی نسخه‌ی توحید دارد. «و فی البحار و لم یغب عن شیء فیعلم بحیثیة». مرحوم آسید هاشم در تعلیقه تذکر داده‌اند که در بحارالانوار «علمه» ندارد.

معنای عبارت با وجود قید «علمه»؛ نفی علم حصولی از خداوند

خُب، اگر «علمه» نباشد چه معنایی می‌دهد و اگر باشد چه معنایی می‌دهد؟ اگر باشد، احتمالاتی که در ذهنم آمده بود را عرض می‌کنم. «لم یغب عن علمه شیء»؛ از علم خداوند هیچ چیزی غایب نیست. «فیَعلم» یا «فیُعلم»؟ ظاهر «یغب» این است که «یَعلم» بخوانیم. چون صحبت در این است که از او غایب نیست. «فیَعلم بحیثیة»، یعنی «لایَعلم». متفرع بر منفی است که نفی می‌آید و این را هم برمی‌دارد. چیزی که متفرع بر یک منفی است، چون نفی بر سر منفی درآمده است، بر سر متفرع هم در می‌آید. می‌گویید: سر زید چادر نیست پس زن باشد. یعنی پس زن هم نیست. زن بودن، متفرع بر منفی است که چادر سرش بودن نفی شده است. لازمه‌ی چادر سرش بودن، زن بودن است. شما می‌گویید چادر سرش نیست، پس زن باشد. این «لا» بر سر منفی هم در می‌آید، چون متفرع بر منفی است.

بنابراین «فیَعلم بحیثة» یعنی «لایَعلم اللّه الاشیاء بحیثیة». «بحیث» یعنی علم خدای متعال محیط بر همه‌ی حیثیات شیء است. نه این‌که «یعلم الشیء من حیث دون حیث». «لم یغب عن علمه شیء»؛ هیچ چیزی از علم او مخفی نیست که «فیَعلم بحیثیة». به اشیاء علم پیدا کند از حیثی دون حیثی. علم او مطلق است. این اول است.

اما مرحوم آسید هاشم اول فرموده‌اند: ««فیَعلم» علی صیغة المعلوم و المستتر فیه یرجع الی اللّه تعالی و مفعوله محذوف. ای لم یغب عن علمه شیء فیَعلمه بحیثیة دون حیثیة. بل أحاط بکل شیء علماً احاطة تامة. او المعنی لم یخرج عن علمه شیء حتی یَعلم ذلک الشیء بصورته التی هی حیثیة من حیثیات»؛ می‌خواهند بگویند یعنی علم خداوند، علم حصولی نیست. «لم یغب عن علمه شیء»؛ ما به چیزی علم داریم اما خود آن چیز و معلوم بالعرض از ما غایب است. فقط یک صورتی از آن شیء در ذهن و نفس ما می‌آید. به عبارت دیگر معلوم بالعرض داریم و معلوم بالذات. اما نه، خدای متعال، «لم یغب عن علمه شیء»؛ خود شیء در علم او حاضر است. علم او علم حضوری است. «فیَعلم بحیثیة»؛ یعنی یَعلم الشیء بصورته العلمیه.

بعد فرمودند: «فی البحار لم یغب عن شیء فیَعلم بحیثیة. یحتمل أن یکون علی صیغة المجهول کالفعلین قبله»، اگر به این صورت باشد «فیُعلم». «کالفعلین قبله» خیلی خوب است. یعنی در عبارت حضرت علیه السلام که دارند خطبه می‌خوانند قبل از این، همه‌ی فعل‌ها مجهول بود. یک دفعه اصلاً ریختش عوض می‌شود. «یُدرک، یوصَف» حال «یَعلم». روال کلام به هم می‌خورد و لذا شاهد این است که در اینجا «یُعلم» بوده است و کلمه‌ی «علمه» نبوده است. این توجیهی در اینجا است.

حال اگر کلمه‌ی «علمه» نباشد، چطور معنا می‌شود؟

شاگرد: با وجود «علمه»، «یُعلم» نمی‌شود؟

استاد: «لم یغب عن علمه شیء فیُعلم بحیثیة». همین بود که گفتم می‌رفتم و برمی‌گشتم. هم می‌خواستم در سیاق عبارت یک دفعه از مجهول به معلوم نروم، از طرفی هم می‌خواستم درستش کنم. این بود که گفتم ذهن من گیر کرده بود. الآن در ذهن من خیلی چیز واضحی نیست. دیدی که مرحوم آسید هاشم «یَعلم» خواندند. «یُعلم» را هم وقتی نسخه‌ی بحارالانوار را آوردند، گفتند. روی نسخه‌ی بحارالانوار خیلی روشن است؛ «یُعلم». سیاق عبارت محفوظ است و مطلب هم واضح است. فقط باید بگویی یعنی چه خدایی که غیب الغیوب است و مطلق الغیب است، چطور «لم یغب عن شیء»؟ چطور نزد همه چیز حاضر است؟ خُب، کسانی که با سایر روایات مانوس باشند، معنای مبهمی ندارد. شواهد متعددی دارد. «فیُعلم بحیثیة» چقدر عالی است! الآن شواهدی از نهج‌البلاغه عرض می‌کنم.

علی أیّ‌حال، اگر وجهی به ذهن شما می‌آید، بفرمایید. من می‌خواستم تا ممکن است «یُعلم» را با کلمه‌ی «علمه» درست کنم، اما نشد. یعنی بتوانیم بخوانیم «لم یغب عن علمه شیء فیُعلم». او عالم است، آن وقت بگویی «فیُعلم»؟! باید یک جوری شروع به توجیه کردن کنیم و چیزهایی را اضافه کنیم. ذهن من همینطور مردد مانده تا اینکه عبارت بحارالانوار را دیدم. دیدم بحث که صاف بود! گفتم من قبلاً چه خوانده بودم که مطلب رفت و برگشت داشت؟؛ آمدم دیدم کلمه‌ی «علمه» را زیاد دارد. علی أیّ‌حال اگر هر کدام به ذهنتان آمد، بفرمایید.

شاگرد: وقتی هیچ چیزی از علم او غایب نیست، پس همان شیء را هم «بحیثیة» نمی‌داند؛ به همه‌ی وجوهش می‌داند.

استاد: پس می‌داند، نه اینکه دانسته شود. آن شیء دانسته شود یا خدا دانسته شود؟ خدا عالم هست، خُب، چرا «یُعلم» بگویی؟

شاگرد: دیگر اسناد به فاعل ندارد. یعنی آن شیء دانسته شود.

استاد: اگر فاعل ذکر نشده بود بله، ولی «علمه» ذکر شده است. از علم خدای متعال چیزی غایب نیست، پس دانسته شود؟! پس بدان او را. وقتی فاعل ذکر شده است، در مقدمه چیزی بگویی و در متفرع آن مجهول باشد! چون عالم الآن موجود است و الآن داریم می‌گوییم. در قبلی‌ها چه کسی نائب فاعل بود؟ خدای متعال. اما در اینجا نایب فاعل چه می‌شود؟ شیء نایب فاعل می‌شود. «فیُعلم». به خلافی که وقتی «علمه» را برداشتیم، نایب فاعل «یُعلم»، باز خدای متعال می‌شود که الآن توضیحش را عرض می‌کنم. «فیُعلم اللّه بحیثیة». این دیگر خیلی صاف است. «یُدرک اللّه و یوصف و یُعلم». این عبارت صاف است. اما اگر بگویی «لم یغب عن علم اللّه شیء فیُعلم الشیء»؟! قبلی‌هایش که همه «یُدرک اللّه» بود. چطور شد یک دفعه نایب فاعل سراغ «شیء» رفت؟! آن هم با وجود «علمه». مثلاً بگویی: «زید این چیز را می‌خورد و آن شیء خورده شده است». به‌نحوی‌که تفرع نیاز دارد و این دو جمله به هم مربوط است. قید حیثیت اضافی داشته باشد.

علی أیّ‌حال اگر وجهی باشد که در ذهن شریف شما سر رسید توضیح بیشترش را بفرمایید.

اهتمام مرحوم مجلسی در ذکر اختلاف نسخ در بحارالانوار

الآن چیزی که در ذهنم هست را عرض میکنم. اگر کلمهی «علمه» نباشد. همانطوری که مرحوم مجلسی فرمودند. ایشان طبق نسخهای که نزد خودشان بوده است، فرمودهاند: «ولم يغب عن شئ فيعلم بحيثية أي لم يغب عن شئ من حيث العلم حتى يعلم أنه ذوحيث»[1].

شاگرد: ایشان از عیون نقل کرده است یا از توحید؟

استاد: ظاهرش این است که از عیون نقل کرده است. اولش که هر دو را دارد. علامت «ید» یعنی توحید. «ن» یعنی عیون. حدیث دوم است که هم از عیون نقل شده است و هم از توحید. این را از هر دو نقل کردهاند. ولی اینکه خطبه را از نسخهی عیون گرفتهاند، ببینم «کیفیته» دارد یا نه؟ «بکیفیة»، «بعینیة» دارد.

شاگرد ۲: خطبه را از هر دو گرفتهاند. «عن شیء» را از یکی گرفتهاند و «بحیثیة» را از دیگری گرفتهاند. معلوم است که ادغام شده است.

استاد: خیر؛ احتمال دیگر این است که نسخهای از عیون که در دست ایشان بوده است، «کیفیته» نداشته است. ناسخهایی که مینوشتند، گاهی اشتباه میکردند. چون ندانمها نزدیک هم است. «کیفیة» را «کیفیته» خوانده و یک ندانمه اضافه کرده است. لذا ممکن است از نسخهی عیون برداشته باشند و «کیفیة» بوده باشد و یا ممکن است از نسخهی توحید برداشته باشند که «علمه» در نسخهی توحید ایشان نبوده باشد. در بعض نسخ توحید ناسخ «علمه» را اضافه کرده است. اصلاً اشارهای نمیکنند که در برخی از نسخهها «علمه» هست. ای شاید مؤید حرف شما باشد که اصلاً از توحید برداشته باشند و در نسخه توحید ایشان «علمه» نبوده است. معمولاً مرحوم مجلسی اشاره میکنند که «و فی بعض النسخ کذا». تا اینجایی که من دیدم، اشاره نکردهاند.

شاگرد: وقتی ایشان میخواهد از دو کتاب نقل بکند اگر دو نسخه مغایر باشند، حتماً ذکر میکنند؟

استاد: بله؛ بنای ایشان بر این است. بعضی از وقتها هم برخی از بحثها را بسیار راحت میکنند. یعنی مرحوم مجلسی تا یک نسخهی دیگری را میگویند، میبینید که بحث حل شد. خیلی وقتها که مشکل دارد، میبینند با نسخهی دیگر کاملاً واضح میشود. خدا رحمت کند مرحوم آقای کازرونی را! با ملاحتی که حرف زدنشان داشت، میفرمودند من مکاسب میگفتم؛ به تعبیری ایشان متاجر. میفرمودند: برای عدهای متاجر میگفتم، یکی از آنها هم مرحوم آسید علی مدرسی بودند که الآن در شیخان مدفون هستند. میگفتند شب عبارت مرحوم شیخ مرتضی را مطالعه میکردم، اما خودم را کشتم حل نشد. با یک حال یاسی به درس آمدم. رسم ایشان این بود که اول عبارت را کامل میخواندند و بعد توضیح میدادند و دوباره کامل تطبیق میدادند. به خواندن عبارت تماماً، توضیح دادن و بعد تطبیق دادن ملتزم بودند. میگفتند: شروع به خواندن عبارت متاجر کردم. همین ابتدا که شروع به خواندن کردم، نسخهی سید علیرضا با نسخهی من فرق داشت. گفت آقا این عبارت

که اینطور نیست، عبارت به این صورت است! من نمی‌توانم ادای ایشان را در بیاورم. فرمودند: عه! همه چیز تمام شد! عبارت به این سادگی و مطلب واضح، اما نسخه‌ی ایشان خراب بوده است. لذا در عالم طلبگی باید خیلی دقت کرد.

ما یک هم بحثی داشتیم. خدا رحمتشان کند از دنیا رفتند. ایشان می‌گفتند: تو که فوری در کتاب دست می‌بری! خُب، چاره‌ای نیست. وقتی نسخ کتابی نوشته است، اینطور نیست که آن نسخ معصوم بوده باشد. اول وقتی گیر می‌کنیم باید هی برویم و برگردیم که آیا مسامحه‌ای، تغییری یا سقطی در آن شده یا نشده است؟ اینکه در کتاب دست بردن نیست. عاشق کتابتان نباشید. استاد دیگری می‌فرمودند: این قدر عاشق کتابتان نباشید. من که می‌گویم تصحیح کنید در آن دست ببرید و تصحیح کنید!

شاگرد: در آخر خود مرحوم مجلسی توضیح داده‌اند که در توحید دارد: «لم یغب عن علمه».

استاد: بله، درست است. جزاکم اللّه خیرا. «و فی التوحید لم یغب عن علمه شیء». ببینید تذکر داده‌اند! رسم ایشان این است. من نخوانده بودم.

---

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ مؤسسة‌الوفاء)، ج ۴، ص ۲۲۴.

تفسیر عبارت خطبه در بحارالانوار بدون در نظر گرفتن قید «علمه»

عدم غیبوبت خداوند از مخلوقات، مانعی بر مکانی یا زمانی دانستن او

حال من عبارتشان را بخوانم. مطلب خوبی دارند. می‌فرمایند:

> «ولم يغب عن شئ فيعلم بحيثية أي لم يغب عن شئ من حيث العلم حتى يعلم أنه ذوحيث ومكان إذ شأن المكانيات أن يغيبوا عن شئ فلا يحيطوا به علما فيكون كالتأكيد للفقرة السابقة ، ويحتمل أن يكون «حيث» هنا للزمان ، قال ابن هشام : قال الاخفش : وقد ترد حيث للزمان. أي لم يغب عن شئ بالعدم ليكون وجوده مخصوصا بزمان دون زمان ، ويحتمل على هذا أن يكون إشارة إلى ما قيل : من أنه تعالى لما كان خارجا عن الزمان فجميع الازمنة حاضرة عنده كخيط مع ما فيه من الزمانيات وإنما يغيب شئ عما لم يأت إذا كالم داخل في الزمان. ويحتمل أن يكون الحيثية تعليلية أي لم يجهل شيئا فيكون علمه به معللا بعلة ، وعلى هذا يمكن أن يقرأ يعلم على بناء المعلوم. وفي التوحيد : لم يغب عن علمه شئ»[1].

«ولم يغب عن شئ»؛ از هیچ شیای غایب نیست. غیبوبت از چه حیثی است؟ می‌فرمایند: «من حيث العلم حتى يعلم أنّه ذوحيث و مكان». دیگران می‌خواهند به خدای متعال علم پیدا کنند، «لم يغب عن شيء من حيث العلم». از شیای که بخواهد آن را بداند غایب نیست، که اگر غایب بود «فيُعلم بحيثية». یعنی یکجا حیثیت به‌معنای زمان و مکان است. در یک مکان به خداوند علم پیدا می‌کرد و در یک مکان دیگر پیدا نمی‌کرد. چرا؟؛ چون غایب می‌شد. اما چون «لم يغب عن شيء، لم يُعلم بحيثية؛ لم يُعلم في مكان دون مكان؛ لم يُعلم في زمان دون زمان» غیبوبت او مطلقا منفی است. «عن شيء لم يغب فيُعلم». پس حیثیت علم است و غیبوبت علم است. «من حيث العلم».

«إذ شأن المكانيات أن يغيبوا عن شئ فلا يحيطوا به علما»؛ پس نمی‌توانند به خداوند متعال علم پیدا کنند، چرا؟؛ چون از هیچ چیزی غایب نیست. چون غایب نیست، مثل مکانی نیست

که به او علم پیدا کنند دون مکان آخر.

«فيكون كالتأكيد للفقرة السابقة»؛ فقره‌ی سابق این بود: «فیوصف بکیفیة»، در اینجا هم «فیُعلم بحیثیة». این احتمال اول بود.

«ويحتمل أن يكون «حيث» هنا للزمان ، قال ابن هشام : قال الاخفش : وقد ترد حيث للزمان. أي لم يغب عن شئ بالعدم»؛ قبلی غیبوبت علمی بود، اینجا غیبوبت وجودی است. **«لم یغب عن شیء بالعدم»؛** یک جایی نیست که بگوییم خداوند متعال از یک شیای غایب می‌شود که بگوییم آنجا نباشد. نه اینکه در آنجا علم به او صورت نگیرد، غیبوبت وجودی است. **«لم یغب بالعدم»؛** به اینکه در آنجا دیگر خدا نباشد.

«ليكون وجوده مخصوصا بزمان دون زمان ويحتمل على هذا أن يكون إشارة إلى ما قيل : من أنه تعالى لما كان خارجا عن الزمان فجميع الازمنة حاضرة عنده كخيط مع ما فيه من الزمانيات وإنما يغيب شئ عما لم يأت إذا كلام داخل في الزمان. ويحتمل أن يكون الحيثية تعليلية أي لم يجهل شيئا»؛ اینجا به علم خدای متعال رفت. **«فیکون علمه به معلل بعلة»؛** همان «فیَعلم» است. «فیَعلم بحیثیة» یعنی علم او به یک علتی معلل باشد. چیزی سبب شود که خدا بداند.

«وعلى هذا يمكن أن يقرأ يعلم على بناء المعلوم. وفي التوحيد : لم يغب عن علمه شئ»؛ ایشان هم بنابر نسخه‌ی توحید الصال«یُعلم» نخواندند و با «یَعلم» معنا کردند. البته با وجود «علمه». این فرمایش ایشان بود.

---

[1] همان.

تناقض‌انگاری بین غیب الغیوب بودن خداوند و علم مخلوقات به او، عامل تصحیح قیاسی و اضافه شدن قید «علمه» به روایت

شاگرد: این‌که این حدیث را در دو جای بحارالانوار آورده‌اند و هر دو را از عیون نقل کرده‌اند، شاید نظرشان این بود که به این اولویت داده‌اند و احتمال تصحیف قیاسی در ذهن ایشان بوده است.

استاد: بله؛ احتمالش را داده‌اند. مرحوم مجلسی در این جهات ما شاء اللّه خیلی قوی عمل می‌کنند. خیلی خوب عمل می‌کنند. اگر مانوس باشید، می‌بینید. یعنی حاصل فرمایش شما این است که همین راهی را که ما رفتیم، ایشان یک دفعه می‌دیدند «فیَعلم». یعنی در «فیَعلم» عبارت کامل به نام‌هانگی روال خودش می‌افتد. درحالی‌که در اینجا اصلاً صحبت سر علم خدای متعال نیست. این‌که صفات خدای متعال را توضیح بدهیم، یک چیز است، اما از این طرف بخواهیم عجز خودمان را از درک او بگوییم، چیز دیگری است. سیاق کلام و سخن حضرت سر درک ما و عجز ما است. یک دفعه بگوییم: «فیَعلم»؟! مخصوصاً این‌که درک «لم یغب عن شیء» شبهه را قوی می‌کند. بالاترین غیب این است: «وَلِلّهِ غَیبُ السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ»[1] غیب سماوات و ارض چه کسی است؟ خداوند است. خود خدا حاضر است؟! غیب الغیوب است. خدایی که غیب الغیوب است، آن وقت بگوییم: «لم یغب عن شیء». این چطور می‌شود؟! جای این هست که کسی به شبهه بیافتد و بگوید این «علمه» بوده و حذف شده است. چون فقط از علم خدا است که چیزی غایب نیست. نمی‌شود بگویند: «لم یغب». چون جایش بوده است، لذا اصل حدیثی ضعیف می‌شود. اصل حدیثی این است که اصل با زیادی است. اگر زیادی در یک نسخه آمد و نسخه صاحب بود، باید آن را بگیریم. سقط کثیر الوقوع است. در جاهایی می‌توانند در حدیث یک کلمه‌اش بیافتد. اصل حدیثی عقلایی است. آن درست است. اما برای اینجا نیست که شبهه‌ی محتوایی دارد. لذا به فرمایش شما، مرحوم مجلسی اصل را عبارت عیون قرار داده‌اند. مطلب صاف بود و توضیحش دادن به دو وجه خوب. هم غیبوبت علمی و هم غیبوبت وجودی. الآن شواهد هر دوی آن‌ها را عرض می‌کنم.

---

[1]. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۳.

دو شاهد از روایات در مورد علم مخلوقات به خداوند و نفی نسخه‌ی تصحیح شده

خُب اگر «علمه» را برداریم معنا به چه صورت می‌شود؟ شواهدی از سایر خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد. خیلی زیبا و عالی! دیگر بیانات امیرالمؤمنین است؛ دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق. واقعاً عباراتی است که آدم بهت زده می‌شود. «كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ»[1]. هر چه در این عبارت فکر می‌کنید، جز بهت چیزی نیست. «کل مسمی بالوحدة غیره قلیل»؛ خدا کثیر است؟! این اندازه نمی‌فهمیم که امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌خواهند بگویند خدا کثیر است؟! خُب، پس می‌خواهند چه بگویند؟

شاگرد: تا یک به عدد می‌شود.

استاد: چرا وقتی تا یک به عدد می‌شود، به این صورت می‌شود؟ «کل مسمی بالوحدة واحد». این جملات خیلی عجیب است. حال نظیر اینها در نهج هست که مربوط به بحث ما است.

الآن دو عبارت از نهج دارم هست، آنها را برای روشن‌شدن اینجا می‌گویم. حضرت می‌فرمایند: «هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَ أَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ»[2]. حق، چیز ثابت است. مبین، یعنی آشکار. یک حق آشکار است. خدای متعال حق مبین است؛ حق ثابت آشکار است. «احق و ابین مما تراه العیون»؛ ثابت‌تر، آشکارتر از آنی است که چشم‌های شما می‌بینند. همینطوری می‌خواهند استعاره بگویند؟! همینطور می‌خواهند عبارت ادبی بگویند؟! ای خیر، می‌خواهند معرفتی که اساس دین است را بگویند؟ خدا این جور است. از آیات شریفه هم شاهد دارد. فعلاً ما در دار حجاب هستیم. آیه می‌فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»[3]. قبلش هم بود، اما در آنجا آنها «یعلمون». یعنی به یک نحو خاصی از شهود می‌رسند و می‌بینند که چگونه بود. حال به شهود معرفتی رسیده‌اند. این یک جمله از نهج‌البلاغه بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمایند: «أحق و أبین مما تراه العیون»، بگوییم نه، نمی‌شود. حضرت بگویند: «لم یغب عن شیء». خُب، کسی که «أبین من العیون» نزد همه حاضر است، اگر بگوید «لم یغب عن شیء»، خلاف حرفشان است؟! عین همان است.

شاهد دیگر؛ این هم خیلی عالی است. اینها را مکرر گفته‌ام. یادآوری و کنار هم گذاشتنش مهم است.

حضرت فرمودند: «ولم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلا»[4]. خیال می‌کنید درست همین عبارت است. معادل او است از حیث مطلب. چشم‌ها خداوند را نمی‌بینند. چرا؟؛ چون اگر چشم خدا را

ببیند، وقتی از او چشم گرداندید، دیگر او را نمی‌بینید. عجب! چه مطالبی! چرا چشم خداوند را نمی‌بینند؟؛ چون وقتی از خداوند چشم می‌گردانید، دیگر او را نمی‌بینید. خُب، آیا می‌توان از خدا چشم گرداند؟! نمی‌شود. خدایی که اصلاً نمی‌توان از او چشم گرداند، پس با چشم هم نمی‌توان او را دید. مطلب به این زیبایی است! «ولم تدرکه الأبصار فیکون بعد انتقالها حائلا»؛ یعنی زائلاً عن الرویة. نمی‌شود، محال است که از رؤیت زائل شود. چرا؟؛ چون «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»[5].

محال است کی مخلوقی در کی حالی نتواند خالق را نبیند. «لا يدرك مخلوق شيئا إلا باللّه»[6]. حتی چیزهای دیگر را هم به وسیله‌ی او درک می‌کنیم. «تعرفه وتعلم علمه ، وتعرف نفسك به»[7]. همه‌ی اینها روایات معصومین علیهم السلام است. «تعرف نفسک به»؛ حتی می‌خواهی علم به خودت پیدا کنی، از طریق علم به خالق است. از غیره معنا ندارد.

شاگرد: عبارت «و لم تدرکه الابصار فیکون بعد انتقالها حائلا» در توحید صدوق است.

استاد: بله؛ اینها را مؤید می‌آوریم که اگر کسی کلمه‌ی «علمه» را در اینجا به‌عنوان قیاسی اضافه کرده، این قیاس او در اینجا جا نداشته است. هم اگر «علمه» باشد، درست است که وجهش صحبت شد. اگر هم «علمه» نباشد، خراب نیست. به جایی برنمی‌خورد که بگوییم «لم یغب عن شیء»؛ خدای متعال از هیچ چیزی غایب نشده است. اگر غایب می‌شد، «یُعلم بحیثیة». یعنی در کی جا به او علم داشتیم و در جای دیگر نداشتیم. حیثیت یعنی جا و موضع. حیث، مکان است. در زمانی دانسته می‌شد و در زمانی دیگر غایب بود. در کی جایی دانسته می‌شد و در جای دیگر دانسته نمی‌شد.

پس نتیجه چه می‌شود؟؛ یعنی «لم یغب عن شیء فیُعلم فی جمیع الامکنه و الازمنة، فی جمیع الحیثیات». هیچ کجا غایب نیست از هیچ چیزی. چشم را به هر طرف ببرید، محال است که او از گردش چشم تو و از منظر دید تو غایب شود. این زیباترین بیانی است که فقط در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است.

شاگرد: «مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ»[8].

استاد: بله. زهی ادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان[9]

شعر قشنگی است! کسی است که در روز شمع به دست گرفته و دارد در بیابان قدم می‌زند. می‌گویند با این شمع می‌خواهی چه چیزی را پیدا کنی؟ می‌گوید: می‌خواهم خورشید را پیدا کنم! حضرت علیه السلام هم می‌فرمایند: «متی غبت»؟! بعد هم حضرت در ادامه نفرین کردند: «عمیت عین لاترالک علیها رقیبا».

و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. نهج‌البلاغه (نسخه‌ی صبحی صالح)، ج ۱، ص ۹۶.

[2].همان، ص ۲۱۷.

[3]. سوره‌ی نور، آیات ۲۴ و ۲۵.

[4]. شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۳۱.

[5]. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

[6]. شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۱۴۳.

[7]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ: مؤسسة الوفاء)، ج ۶۸، ص ۲۷۶.

[8]. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.

[9]. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، بخش چهارم